

یادی از فریدون فرخزاد ، مرد صحنه‌ها هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق...

پیرایه یغمایی

مردمانی با کینه‌ی شیطانی در بازی سنگینی ، به دنبال بُردن هستند که دیری است آن را باخته اند... (بخشی از شعر "برای چه؟")

فریدون فرخزاد پیش از آن که آوازه خوان و صحنه گردان یعنی "شو من" باشد ، چون خواهرانش "فروغ" و "پوران" شاعر بود. اما متأسفانه چهره‌ی شاعرانه‌ی او همواره پشت نقاب پر هیاهوی آوازه‌خوانی و صحنه‌گردانی‌اش پنهان ماند و هیچکس آن نیمه‌ی شوریده و نا آرام را جدی نگرفت.

زندگی کوتاه فریدون فرخزاد برخلاف ظاهر شاد و پر حرارتش غمنامه‌ای بود که بیشتر در تنهایی‌ها و غربت گذشت و مرگ ناخوانمردانه و غریب‌وارش هم این غمنامه را کامل کرد. در حقیقت می‌توان گفت او قربانی عشق معصومانه‌اش به ایران شد که کمتر کسی آن را دریافت.

فریدون در سال ۱۳۱۵ در تهران چشم به جهان گشود. در بیست سالگی پس از دریافت دیپلم به قصد ادامه‌ی تحصیل راهی آلمان گردید و پس از زمانی کوتاه به دانشگاه راه یافت و در رشته‌ی علوم سیاسی به تحصیل پرداخت و در این زمینه تا دریافت مدرک فوق لیسانس پیش رفت. پس از آن به ایران بازگشت و به کارهای هنری روی آورد و با برنامه‌ی "میخک نقره‌ای" روی صحنه آمد. وی در این زمینه هم هنرمندی کاملاً موفق بود و به سرعت به شهرت و محبوبیت رسید. پس از انقلاب او دوباره به آلمان بازگشت و در این سفر تحصیلات خود را تا دریافت دکترای حقوق سیاسی ادامه داد و نیز در همین سفر بود که دفتر عمرش بیرحمانه بسته شد.

و اما نخستین کارهای شاعرانه‌ی فریدون فرخزاد در همان سفر نخست و به زبان آلمانی اتفاق افتاد و مورد استقبال گسترده‌ی مردم قرار گرفت. چنانکه بعد از چاپ اولین شعرش در یکی از نشریات معتبر آلمان ، بنگاه نشر " زوور کامپ " شعرهای او را در مجموعه‌ای به نام بهترین شاعران سال چاپ کرد و شعرهای او تقریباً دوازده صفحه‌ی این نشریه را به خود اختصاص داد که توفیقی بس بزرگ بود و تا آن زمان سابقه نداشت. پس از آن انتشارات "لوختر هند" برای چاپ مجموعه‌ی اشعار این هنرمند به نام "کبوتر سیاه" به زبان آلمانی پیشقدم گردید.

شعر فریدون فرخزاد کوتاه ، لطیف ، ساده و سرشار از درونمایه‌ی بی نیرنگ اوست. انگار

jahreszeit Andere " ، فریدون فرخزاد ، ناشر لوخترهاند ۱۹۶۴
* در هنر شاعری ، هنگامی که شاعر اشیاء و مظاهر طبیعت را به صورت انسانی در نظر
می‌گیرد و صفت و احساس انسانی به آنها نسبت می‌دهد ، اصطلاحاً "صنعت" تشخیص
" به کار برده است.

مثلاً وقتی گفته می‌شود مصیبت او را از پا در آورد ، مصیبت به منزله‌ی انسانی فرض
شده که کسی را مغلوب خود کرده است.(واژه نامه‌ی هنر شاعری ، میمنت میر صادقی
، ص ۷۰)